

پروفیسر لاریا

ویلون سل نواز سارا ایوو

استیون گالووی
ترجمہی بابک مظلومی

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا

Email: nikbup@gmail.com

پہلی بار شائع ہوا

پہلی بار شائع ہوا



پہلی بار شائع ہوا

ویلون سل نواز

صفیرکشان پایین آمد و هوا و آسمان را به راحتی شکافت. هدف، بزرگ شد و زمان و سرعت، آن را در کانون قرار داد. لحظه‌ی پیش از اصابت، آخرین لحظه‌ای بود که همه چیز شکل نخستین خود را داشت. آن‌گاه دنیای مرئی منفجر شد.

در سال ۱۹۴۵، موسیقی‌شناسی ایتالیایی، بقایای دستنویس سوناتی^۱ را در خرابه‌های کتابخانه‌ی موسیقی درسدن^۲ که هدف بمب آتش‌زا قرار گرفته بود، پیدا کرد. به اعتقاد او، این نت‌ها کار توماسو آلبینونی^۳، آهنگساز ونیزی قرن هفدهم بود و دوازده سال بعدی را برای بازسازی قطعه‌ای بزرگ‌تر، از روی

۱. قطعه‌ی موسیقی دارای سه یا چهار قسمت که برای پیانو به تنهایی، یا پیانو همراه سازی دیگر نوشته شود - م.

۲. Dresden شهری در آلمان که در جنگ جهانی دوم نیروی هوایی آمریکا و نیروی هوای بریتانیا آن را در سیزدهم و پانزدهم فوریه ۱۹۴۵ به شدت بمباران کرد. یک هزار و ۳۰۰ بمب افکن، بیش از ۳۰ هزار و ۹۰۰ تن بمب آتش‌زا و انواع دیگر بمب را بر این شهر فرو ریخت که در نتیجه ۳۹ کیلومتر مربع از مرکز شهر به کلی ویران شد. شایان توجه است که این شهر تا آن زمان پر از آثار هنری ارزشمند دوره‌ی باروک بود - م.

۳. Tomaso Giovanni Albinoni آهنگساز ونیزی سبک باروک در قرون هفده و هجده. اثر معروف آداجیو در ژمینور را به وی نسبت داده‌اند هرچند عده‌ای معتقدند قسمت عمده‌ی اثر، ساخته و پرداخته‌ی جازوتو (Giazotto) است که تنها بخشی کوچک از دستنویس آن را پیدا کرد.

تکه دستنویس سوخته صرف کرد. اثر پدیدآمده، معروف به آداجیو^۱ آلبینونی، چندان شباهتی به بیشتر کارهای او ندارد و به نظر بیشتر پژوهش‌گران، جعلی است اما حتی کسانی که به اصالت آن شک دارند به سختی از عهده‌ی انکار زیبایی‌اش برمی‌آیند.

تقریباً نیم قرن بعد، همین تضاد به نظر ویلون‌سل‌نواز جذاب می‌آید. این‌که چیزی در چشم‌انداز شهری ویران‌شده، از صفحه‌ی روزگار محو و آن‌گاه بازآفرینی شود تا اثری بدیع و باارزش گردد، مایه‌ی امید اوست. امیدی که اکنون یکی از معدود چیزهای باقیمانده برای شهروندان محاصره‌شده‌ی ساریوو است و برای عده‌ی زیادی، هر روز تحلیل می‌رود.

بنابراین امروز، مانند این روزهای آخر، ویلون‌سل‌نواز، کنار پنجره‌ی آپارتمان‌ش در طبقه‌ی دوم می‌نشیند و آن‌قدر می‌نوازد تا حس کند امیدش برگشته است. به ندرت آداجیو می‌نوازد. بیشتر روزها می‌تواند حس کند موسیقی به وی جوانی دوباره می‌بخشد؛ به همین سادگی که انگار ماشینی را از بنزین پر می‌کند؛ اما بعضی روزها این‌طور نیست. اگر پس از چند ساعت این امید برنگردد، مکث می‌کند تا خودش را جمع کند و سپس او و ویلون‌سل‌ش، آداجیو آلبینونی را، با هزار ترفند از پوسته‌ی بمب‌آتش‌زاخوردگی درسدن بیرون می‌کشند و به خیابان‌های پر از چاله‌ی خمپاره و تک‌تیرانداز ساریوو می‌برند. هنگامی که آخرین نت‌ها محو می‌شود امید باز می‌گردد، اما هر بار که مجبور می‌شود به آداجیو پناه ببرد، این کار برایش دشوارتر می‌شود و می‌داند تأثیرش محدود است. تنها چند آداجیو برایش باقی مانده و او این سرمایه‌ی باارزش را بی‌حساب خرج نمی‌کند.

همیشه این‌طور نبود. همین چندی پیش، نوید زندگی سعادت‌مندان، خدشه‌ناپذیر می‌نمود. پنج سال پیش، در مراسم عروسی خواهرش، ایستاده

۱. قطعه‌ی موسیقی‌ای که به آهستگی نواخته یا خوانده شود - م. (Gizotto) جزئیات بیشتر در کتاب «آداجیو»

بود تا در جمع خانواده عکس بگیرد، دست پدرش پشت گردنش قرار داشت و انگشتانش شانه‌ی او را گرفته بود. چنان محکم گرفته بود که شاید برای بعضی‌ها دردناک به نظر می‌رسید؛ ولی برای ویلون‌سل‌نواز برعکس. انگشتان روی تنش به وی می‌گفت که محبوب است و همیشه محبوب بوده و دنیا جایی بود که در آن خوبی‌ها، بیشتر از هر چیز دیگر، برای نفوذ به درون انسان راهی می‌یافت. هرچند آن موقع این همه را می‌دانست، ولی حالا حاضر بود همه چیزش را بدهد تا زمان عقب برود و گذر آن لحظه را آهسته کند تا به روشنی به یادش بیاورد. خیلی دلش می‌خواست دوباره دست پدرش را روی شانه‌اش حس کند.

می‌تواند بگوید امروز، روز آداجیو نواختن نیست. تنها نیم ساعت است که کنار پنجره نشسته ولی از همین حالا حس می‌کند حالش کمی بهتر است. بیرون، مردم در صف نان ایستاده‌اند و فکر می‌کند آیا او هم داخل صف بشود؟ تنها یک هفته است که نان در بازار پیدا شده؛ بسیاری از دوستان و همسایگان‌ش در صف‌اند. تصمیم می‌گیرد عجلتاً از خیر این کار بگذرد. هنوز باید به کارهایش برسد.

صفیرکشان پایین آمد و هوا و آسمان را به راحتی شکافت. هدف، بزرگ شد و زمان و سرعت، آن را در کانون قرار داد. لحظه‌ی پیش از اصابت، آخرین لحظه‌ای بود که همه چیز شکل نخستین خود را داشت. آن‌گاه دنیای مرئی منفجر شد. هنگامی که تالار اپرای ساریوو با اصابت خمپاره‌ها ویران می‌شد، این حس به ویلون‌سل‌نواز دست داد که انگار درون ساختمان بوده، انگار آجرها و شیشه‌هایی که زمانی ساختمان بود، راکت‌هایی شده که وی را قیمه قیمه می‌کند و درهم می‌کوبدش و چنان ریز ریزش می‌کند که دیگر نمی‌شود وی را شناخت. او ویلون‌سل‌نواز اصلی ارکستر سمفونیک ساریوو